

یادداشتی

از قزو قمبیل‌های قلمی بی‌قال و قبیل!

مجموعه کمپید استیج‌های بزرگ‌ها حسی بود

زنده باد حمدیلان
• شهر روز نظری

اسم کتابش را دوست ندارم، آخر قزو قمبیل‌های قلمی بی‌قال و قبیل" چه حسنی دارد! خوش‌آهنگ است یا خوش فرم؟ همین اسم کج و معوج باعث شده تا کتاب کمتر مورد توجه قرار بگیرد. حتی جلد این کتاب فاقد جذابیت بصری است که این برای یک هنرمند تجسمی یک فاجعه است. اما وقتی کتاب را می‌کشایید ذائقه دیداریتان تحریک میشود و بنابراین به ورق زدن ادامه می‌دهید. همینکه این سلیقه بصری با نوشتار ساده، صریح و مفرح کتاب همراه می‌شود، دیگر با یک مجموعه جذاب و جدی طنز مواجه ایم، طنزی که زمانه خودش را درک کرده و از همه چیز آدمهایش برای نشان دادن لودگی فضایش بهره می‌گیرد.

هر وقت کسی از من درباره یک کتاب چیزی می‌پرسد، نمی‌دانم چه چیزی به او بگویم! او با این سؤال می‌خواهد چه چیزی را با چه چیزی مقایسه کند، الله اعلم.





وقتی منتقد ترجیح می‌دهد پشت آثار طنزاندیش نایستند تا فکر نکنند اهل خوش و خرمی و صد البته بلاهت است! آنوقت خوانندگانش در خلوت موسیقی پاپیولار گوش می‌کنند اما در جمع از تفاوت دبوسی و مالر حرف می‌زنند. همین جماعت ترجیح‌شان این است تا از کیشلوفسکی بگویند و به روی مبارک نیاورند که وودی آلن هم سینما است. برای همین شکسپیر را خیلی بیشتر از مولیر تحویل می‌گیرند و بیشتر با راسکولنیکف همذات پنداری می‌کنند و دوست ندارند درباره تام سایر یا آنها حرف بزنند.

در چنین فضایی خواندن بعضی جراید گناه کبیره است مثلاً دیده شدن چهلچراغ دست یک روشنفکر اعلام پایان عصر خردگرایی اوست. اینگونه تلقی‌ها درست مانند این است که یک آدم چهل‌ساله از سطح علمی مجله «کیهان بچه‌ها» گله‌مند باشد و آن را توهین به سوادش تلقی کند. حقیقت این است که هر محصول فرهنگی مخاطبان

هرحال، تمام مخاطبان از تورق این کتاب احساس شعف و خشنودی می‌کردند. بنابراین، ماهیت این کتاب برای من تبدیل به پروسه‌ای برای اندیشیدن شد. چرا هر اثر هنری که در ما احساس لذت، شعف و طرب ایجاد کند نمی‌تواند حائز نام و اعتبار فرهنگی باشد؟! من این تلقی و پیش‌فرض غلط را بارها در برخورد آدمهای فرهنگی‌مآب این سرزمین دیده‌ام. بخش مهمی از این تعبیر به تلقی‌های ارسطویی در باب فرهنگ باز می‌گردد. در این نوع تفکر، تراژدی در تمام سطوحش به سبب انقلاب روحی (در مخاطب) از درجه والاتری از کمدی قرار گرفته است! حالا وقتی چنین تعبیری در برابر فرهنگ غم‌ورز و بهجت‌گریزی مثل ما قرار می‌گیرد، آنوقت ناله و رعشه و مرثیه والاترین خصلت‌ها می‌شود و طرب، شعف و طنز هر آدمیزادی به معصیت و مطربی و قباحت تعبیر می‌گردد.

نمی‌خواهم مثل همه به نواقص و ایرادهای فرهنگی ایرانیان بپردازم، تنها می‌دانم که

را در کنار جراید داخلی آزمو، آنوقت می‌توان به آینده پذیرش عمومی کاریکاتور امیدوار بود. کتاب "از قروقمبیل‌های قلمی بی‌قال و قبیل" جزو همین کتابهای اندکی است که به اعتقاد من ظرفیت‌های استقبال عمومی را داراست. این کتاب توسط نشر روزنه و در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه منتشر شده است. باید از خودمان بپرسیم کارکرد یک کتاب چیست و تا کجاست! این اولین چیزی است که پس از دیدن این کتاب به ذهن می‌رسد. بی‌اغراق و بی‌آنکه بخواهم درباره این کتاب غلو کنم، باید بگویم جزو اندک کتابهایی است که آدم نمی‌تواند در حال تورقش از خندیدن خودداری کند. آن را در اختیار چند دوست دیگرم نیز قرار دادم و جالب بود که آدمهای مختلف نسبت به انواع سوزها و موضوعات عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان می‌دادند و هر یک خنده‌اش را خرج صفحه به‌خصوصی از آن می‌کرد و صد البته سطح سواد فرهنگی این آدمها در گزینش موضوع موردنظرشان تأثیری مستقیم داشت. اما به

متناسب با درجه‌بندیهای سنی خود را می‌طلبید.

مقصودم از بیان این مقدمه نفی کارکرد و کاربرد شیئی آثار هنری نیست، همچنانکه تصویرسازیهای کتاب کودک به کار کتابهای علمی و دانشگاهی نمی‌آید، پذیرفته‌ام که هیچکدام نمی‌تواند ارزشهای کارکردی دیگری را نفی کند.

بزرگمهر حسین پور با این کتاب نشان داد که مخاطبان خود را انتخاب کرده و برخلاف خیلی از هنرمندان، قصد مهم‌لافینهای روشنفکرانه و فلسفیدن توخالی را ندارد. مخاطبان او رودرروی ما راه می‌روند و توقعات به حقی دارند و این حقوق را مجدانه از نسلهای ماقبل مطالبه می‌کنند. استقبال آنها از نگاه نقاد حسین پور نشانه‌هایی از حضور نسل آنهاست.

به اعتقاد من، انتخاب حسین پور از میان مخاطبان حاضر در ایران گزینش هوشمندانه‌ای بوده است و موفقیت ناشر کتاب می‌تواند مؤید این ماجرا باشد. اولاً استقبال از این کاریکاتورها قبلاً در یک

جریده امتحان شده، بنابراین بازگشت اقتصادی تضمین شده‌ای دارد و دوماً ماهیت غیرخبری و عموماً کلی طنزها موجب می‌شود تاریخ مصرف کوتاه مدتی نداشته باشد.

درضمن، حسین پور سراغ سوزه‌های ابدی و ازلی فرهنگ عامیانه ما رفته است، دروغ، عشق، ابتذال و تزویر سوزه‌هایی پایان نیافتنی‌اند و از آنجا که نقد او بر جامعه و اطرافش از جنس دیالوگهای مردم کوچه و بازار است، می‌توانیم امیدوار باشیم که جنس زیبایی‌شناسی این کتاب حالا حالاها خنک نشود! حسین پور برای پیدا کردن سوزه‌هایش جاهای دوری نمی‌رود، از خاطرات دانشگاه هنر و اطرافیانش می‌نویسد و از سردبیرهای ناظم و کافه‌نشین‌های متبخر، کارگردانهای متظاهر و دختران و پسران عاشق و آدمهای همین خیابانهای اطراف. بنابراین مطمئن می‌شوم که متظاهر نیست.

این اطمینان دادن کاریکاتوریست از آنجا باورپذیر می‌شود که جوانها می‌بینند که او

قصد نصیحت را ندارد و همین موقعیت خودمانی باعث شده کاریکاتورهایش عموماً مخاطبان متنوعی داشته باشد، از دختر پسرهای دبیرستانی تا انتلکتوئل‌های کافه‌نشینی که سوزه پرو با قرص حسین پور هستند.

امروز حسین پور دیگر کاریکاتوریستی مردمی است، هرچند خیلی‌ها او را از خیل خنده‌محورهای کاریکاتور می‌دانند ولی این تناقض مثل این است که فیلم کم‌دی بخواند ما را بگیراند. آیا معنی عمومی آنچه حسین پور توصیف میکند به کاریکاتور نزدیک نیست؟

هر چند بخش مهمی از انتقال پیام در کاریکاتورهای او به وسیله شرح صورت می‌گیرد (و نه صرفاً تصویر)، ولی فراموش نکنیم شرح مورد استفاده او بی تصویر کارکردی کمیک ندارد و حسین پور در انتخاب پرسوناژها و فضا و کاراکترها به مهارتی بی‌بدیل دست پیدا کرده است. او را نمیشود در جریان کاریکاتور مطبوعاتی و عامه پسند ندید.

